

دختر جوان به دست هم خانه ای نامزد سابق اش کشته شد

دختری جوان وقتی برای ملاقات خواستگارش به خانه مجردی او رفت به دست دوست معتاد وی به قتل رسید.

به گزارش رسیده پنجمین روز مهرماه مردی با مراجعه به کلانتری فلسطین خبر داد دختر ۳۰ ساله اش به نام پروین شش روز قبل از خانه خارج و پس از آن ناپدید شده است. پس از اظهارات این مرد پرونده ای تشکیل شد و در اختیار کارآگاهان پلیس آگاهی قرار گرفت. آنها ابتدا عکس دختر ۳۰ ساله را تکثیر کردند و سپس به تحقیق درباره اطلاعات و سرخ های موجود از وی پرداختند. آنها متوجه شدند قرار بود پروین با جوانی به نام مسعود ازدواج کند اما در دوران نامزدی آنها فاش شد مسعود به ماده مخدر شیشه اعتیاد دارد به همین دلیل والدین دختر از ادامه این رابطه جلوگیری کردند با این وجود مسعود همچنان برای ازدواج با پروین اصرار داشت و سعی می کرد به طرق مختلف رابطه اش را با نامزد سابقش حفظ کند.

کارآگاهان که احتمال می دادند کلید این معما در دست مسعود است خانه او را در خیابان دامپزشکی پیدا کردند اما پیش از اینکه پسر جوان را بازداشت کنند به تحقیق نامحسوس پرداختند چرا که این احتمال وجود داشت که پروین گروگان او باشد و حضور پلیس جان دختر را به خطر بیندازد.

مأموران در این مرحله متوجه شدند مسعود همراه یکی از دوستانش به نام پوریا زندگی می کند و هر دو به شیشه معتاد هستند. در حالی که ثابت شده بود دختر جوان در آن خانه حبس نشده است کارآگاهان به این نتیجه رسیدند که وقت بازجویی از خواستگار سمج فرار سیده است.

مسعود در تحقیقات صورت گرفته خودش را از سرنوشت پروین بی خبر خواند و گفت: «روز ۲۹ شهریور با پروین تماس گرفتم و با اصرار زیاد از او خواستم با هم ملاقات داشته باشیم. مادر خیابان ولیعصر قرار گذاشتیم و از آنجا به اصرار من به خانه آمدیم و چند ساعتی پس از آن، پروین از منزل خارج شد و دیگر اطلاعی از او ندارم.»

کارآگاهان که تا این مرحله مدرکی علیه مسعود به دست نیارده بودند برای بررسی صحت و سقم اظهارات این متهم به تحقیق درباره او ادامه دادند و فهمیدند یک قهوه خانه پاتوق این مرد است. وقتی عکس پروین به صاحب قهوه خانه نشان داده شد او به خاطر آورد دختر جوان همراه یک مرد دیگر به آنجا مراجعه کرده بود و دنبال مسعود می گشت.

تفحص درباره هویت مرد غریبه فاش کرد او هم خانه مسعود است.

به این ترتیب این بار پوریا تحت بازجویی قرار

گرفت و گفت: روز ۳۱ شهریورماه پروین برای دیدن مسعود به در خانه ما آمد. من به او گفتم مسعود از دیشب به منزل نیامده است اما پروین همچنان اصرار داشت مسعود را ببیند برای همین به داخل آپارتمان آمد و منتظر مسعود ماند. پس از گذشت چند ساعت از حضور پروین در آپارتمان، چون مواد مصرفی ام تمام شده بود خواستم برای خرید شیشه از خانه خارج شوم اما پروین فکر کرد می خواهم نزد مسعود بروم و قصد ندارم او را با خودم ببرم به همین علت بین ما درگیری ایجاد شد. با بالا گرفتن مشاجره من که به خاطر داد و فریادهای پروین و همچنین نیاز شدید به مواد مخدر عصبانی شده بودم، برای آنکه بتوانم هرچه زودتر از خانه خارج شوم و مواد تهیه کنم، دست و پا و دهان پروین را محکم بستم، او را به اتاق خواب بردم و تمام رختخواب های داخل اتاق را روی او ریختم و از خانه خارج شدم.

پوریا در ادامه اعترافات خود گفت: پس از خرید مواد و مصرف آن برای آزاد کردن پروین به خانه بازگشتم و به داخل اتاق خواب رفتم اما زمانی که رختخواب ها را از روی او برداشتم متوجه شدم وی خفه شده است. با دیدن جسد بسیار ترسیدم و این در حالی بود که به علت مصرف شیشه در شرایط عادی قرار نداشتم. جنازه را از اتاق خواب به انباری بالای پشت بام بردم و در آنجا مخفی کردم. با گذشت چند روز به علت بلند شدن بوی تعفن جسد ترسیدم همسایگان متوجه جنازه بشوند برای همین تصمیم گرفتم آن را بسوزانم. ساعت چهار صبح داخل انباری رفتم و پس از سوزاندن جنازه آن را داخل یک ساک مسافرتی که برای همین منظور خریده بودم، قرار دادم و با گرفتن تاکسی به میدان آزادی رفتم. متهم افزود: پس از آنکه به میدان آزادی رسیدم، یک تاکسی در دست به مقصد فرودگاه امام خمینی کرایه کردم. در بین راه و پس از رسیدن به بیابان های اطراف رباط کریم با دیدن تپه های خاکی از راننده تاکسی خواستم مرا پیاده کند راننده در حالی که به من مشکوک شده بود به خواسته ام عمل کرد. پس از آنکه مطمئن شدم او کاملا دور شده است، با کندن گودالی در پشت تپه های خاکی جسد را در داخل آن قرار دادم و به تهران بازگشتم.

بنا بر این گزارش پوریا پس از این اعترافات راهی بازداشتگاه شد. در همین حال سرهنگ سعید لیراوی معاون مبارزه با جرائم جنایی پلیس آگاهی تهران درباره این پرونده گفت: با اعتراف صریح متهم در خصوص سوزاندن جسد و انتقال باقیمانده آن به بیابان های رباط کریم، کارآگاهان روز یکشنبه هفته جاری با راهنمایی متهم بقایای اسکلت جسد را در پشت تپه های خاکی کشف کردند.

شگرد منحصر به فرد یک سارق برای اغفال زنان

مرد شیادی که با استفاده از یک کیسه پلاستیکی و چند تکه لباس کهنه زن های زودبوار را فریب می داد و جواهرات شان را می دزدید به ده ها فقره سرقت اعتراف کرد.

به گزارش رسیده، تلاش ها برای دستگیری این سارق زمانی آغاز شد که چند زن میانسال به دادسرای ناحیه ۱۴ تهران رفتند و مدعی شدند مرد جوانی به بهانه کمک به فقرا جواهرات آنها را روده است. یکی از شاکیان گفت: چند روز قبل مردی در خیابان به سراغم آمد و در حالی که یک کیسه پر از لباس های کهنه در دستش بود، گفت برای فقرا کمک جمع می کند. او گفت حاضر است برای کمک به مستمندان جواهرات من را به قیمتی بالاتر از ارزش واقعی بخرد. من هم که با این کار هم طلاهایم را به قیمت خوبی می فروختم و هم به فقرا کمک می کردم دو حلقه انگویم را به وی دادم و او هم آنها را داخل کیسه ای که در دست داشت انداخت و شروع به صحبت با من کرد. در حالی که منتظر بودم تا بپول طلاهایم را بگیرم مرد غریبه ناگهان گفت از خریدن طلاها منصرف شده است. او کیسه اش را به من داد و خواست خودم لباس های کهنه را به افراد نیازمند بدهم. لحظه ای بعد در حالی که او

بیش از هشت ماه از گم شدن یک پسر نوجوان در جاده چالوس می گذرد اما هنوز ردی از او به دست نیامده و اظهارات ضد و نقیض تنها مظنون این پرونده بر ابهام ها و گره های ماجرا افزوده است. به گزارش رسیده نوجوان ناپدید شده که اشکان نام دارد اواسط خردادماه به همراه دوست همنس خود راهی شمال شد اما نه به مقصد رسید و نه به خانه بازگشت. این موضوع باعث شد کارآگاهان تحقیقات وسیعی را برای افشای سرنوشت پسر ۱۷ ساله انجام دهند اما این تفحص ها تاکنون هیچ ثمری نداشته و هنوز معلوم نیست اشکان به قتل رسیده یا زنده است.

پس از آنکه خانواده اشکان ۲۴ ساعت از فرزند خود بی اطلاع ماندند گم شدن او را به پلیس گزارش دادند و تحقیقات اولیه فاش کرد پسر نوجوان از روز قبل همراه یکی از دوستانش به نام مهیار بوده است. این نوجوان در همان بدو امر بازداشت شد تا درباره سرنوشت دوستش توضیح بدهد.

او پیش از هر چیز از سفری غیرمنتظره سخن گفت و بیان کرد: «آن شب ساعت ۱۰، همراه اشکان» در یکی از سفره خانه های سنتی نشسته بودیم که اشکان گفت کاش الان شمال بودیم. من جواب دادم اگر بخوای همین الان می رویم. یک ساعت بعد سوار بر موتورسیکلت من راهی

شمال شدیم. حدود ساعت چهار بامداد، مأموران انتظامی در منطقه هزارچم دستور توقف دادند و چون من گواهینامه نداشتم موتور را توقیف کردند و می خواستند ما را به پاسگاه ببرند اما ما از غفلت مأموری که همراه مان بود استفاده و فرار کردیم. بعد صبر کردیم هوا روشن شود تا به تهران برگردیم. کنار جاده ایستاده بودیم که یک مرد سیه چرده سوار بر یک موتورسیکلت ۴۰۰ سی سی بدون پلاک، جلوی ما ایستاد و گفت می تواند ما را تا یک مسیری ببرد. ما هم قبول کردیم و سوار موتور شدیم. پس از طی مسیری، راننده موتور با این ادعا که گرسنه است، به سمت یک جاده خاکی رفت و در جایی که یک طرف آن دره بود توقف کرد.

آن مرد بعد از خوردن صبحانه با چاقو به ما حمله کرد و با انداختن من به زمین، خواست تجاوز کند. در یک لحظه، اشکان «فرار کرد و من برای آنکه بتوانم از دست آن مرد رها شوم، به او گفتم دوستم برای خبر کردن مأموران به سمت پاسگاه رفت. وقتی او به دنبال اشکان «نویسه من فرصت فرار پیدا کردم و از آن پس دیگر خبری از دوستم ندارم.»

در حالی که این مظنون مدعی بود او و اشکان در جاده چند بار از تلفن همراه خود استفاده کرده اند، از مخابرات استعلام گرفته و مشخص شد چنین موضوعی صحت ندارد.

در حالی که این مظنون مدعی بود او و اشکان در جاده چند بار از تلفن همراه خود استفاده کرده اند، از مخابرات استعلام گرفته و مشخص شد چنین موضوعی صحت ندارد.

در حالی که این مظنون مدعی بود او و اشکان در جاده چند بار از تلفن همراه خود استفاده کرده اند، از مخابرات استعلام گرفته و مشخص شد چنین موضوعی صحت ندارد.

به سویم گرفت و تهدید کرد اگر به خواسته اش تن ندهم از کرده ام پشیمان خواهم شد. در حالی که او به سویم می آمد من با داد و فریاد کمک خواستم و در این حین یکی از بستگان سر رسید و باعث شد مرد شیاد با دستپاچگی از آنجا فرار کند. او هنگام فرار مبلغ ۲۰۰ هزار تومان مرا با خود برد. در پی این شکایت چون احتمال داشت متهم با این ترفند سراغ افراد دیگری نیز برود به دستور صمدی بازپرس شعبه نهم دادسرای ناحیه یک، کارآگاهان پایگاه یکم پلیس آگاهی تجسس های خود را برای شناسایی متهم آغاز کردند.

نخستین مرحله بررسی ها به تحقیق درباره فروشگاه که شاکای از آنجا میل خریده بود اختصاص یافت. تفحص در مورد صاحب میل فروشی و سایر افراد شاغل در آنجا نشان داد یکی از کارگرهای میل فروشی به نام حمیرضا حدود یک سال قبل بنا به دلایلی از محل کارش اخراج شده است. اطلاعاتی که شاکای از جوان سارق اعلام کرده بود شباهت زیادی با مشخصات حمیرضا داشت. بنابراین وی در مظان اتهام قرار گرفت و مأموران به محل سکونت وی در یکی از مناطق شرقی تهران رفتند اما او از آنجا نقل مکان کرده بود. این موضوع نتوانست تحقیقات پلیس را با بن بست روبه رو کند و کارآگاهان چند روز بعد با پیگیری های دامنه دار به اطلاعاتی در مورد مخفیگاه کارگر اخراجی در کرج دست یافتند. به این ترتیب متهم در مخفیگاهش دستگیر و به

سرنوشت یک پسر نوجوان در هاله ای از ابهام

با وجود هشت ماه تحقیقات هنوز ردی از این پسر به دست نیامده است

ندارد. از طرفی با انجام چهره نگاری از مردی که «مهیار» ادعا می کرد آنها را سوار بر موتورسیکلت خود کرده بود، شخصی در شهر قزوین به عنوان مظنون بازداشت شد اما تحقیقات پلیس نشان داد این فرد مدت های زیادی است که به شمال نرفته است و در این پرونده نقشی ندارد.

با افشای این نکات مهیار بار دیگر تحت بازجویی قرار گرفت. او این بار به کشتن دوستش اقرار کرد و گفت: «روز حادثه با اشکان درگیر شدم و در همان منطقه هزارچم، او را از کوه به پایین پرتاب کردم.» پس از طرح این ادعا صخره نوردانی حرفه ای برای تفتیش محل و یافتن جسد «اشکان» به این منطقه اعزام شدند اما اثری از نوجوان ۱۷ ساله نیافتند.

به این ترتیب مهیار برای سومین مرحله پشت میز بازجویی نشست. او این دفعه تمام اظهارات قبلی خود را تکذیب کرد و گفت هیچ خبری از اشکان ندارد. این موضوع باعث شده است سرنوشت پسر نوجوان در هاله ای از ابهام بماند. در همین حال امیراسماعیل رضوانفر - دادیار پرونده - از مردم خواست در صورتی که از «اشکان» خبری دارند یا او را طی ماه های گذشته دیده اند، موضوع را به شعبه چهارم دادیاری دادسرای امور جنایی تهران یا اداره یازدهم آگاهی پایتخت اطلاع دهند.

سرقت کارگر اخراجی از برندگان قرعه کشی خیالی

پلیس آگاهی منتقل شد. بازداشت حمیدرضا در شرایطی بود که علاوه بر شاکای اول هفت نفر دیگر از او شکایت کرده و مدعی بودند او با این ادعا که آنها در قرعه کشی برنده شده اند مبلغی را از آنها به عنوان حق الزحمه گرفته یا به خانه شان دستبرد زده است. یکی از این افراد به پلیس گفت: وقتی متهم به خانه ام آمد با حرکات عجیب و غریب اتاق و میل ها را متر کرد و مبلغ ۷۰ هزار تومان نیز به عنوان سربیزی از من گرفت.

علاوه بر این مرد یک زن نیز که جزء شاکیان بود گفت چون متهم فهمید من در خانه تنها هستم در را بست و با چاقو مرا تهدید کرد و قصد داشت به من تجاوز کند اما وقتی داد و فریاد کردم متواری شد. هنگامی که متهم در برابر شاکایش قرار گرفت اتهامش را پذیرفت و گفت چون به مواد مخدر اعتیاد دارد برای تأمین هزینه مواد مصرفی اش دست به دزدی زده است. از آنجا که احتمال وقوع کلاهبرداری های بیشتر با وقوع مسائل سوءاخلاقی توسط متهم وجود دارد تحقیقات از وی همچنان در جریان است و از افرادی که به هر دلیل از جمله ترس از ابرو شکایت نکرده اند، دعوت شده برای رسیدگی به این ماجرا به پایگاه یکم پلیس آگاهی یا شعبه نهم دادسرای ناحیه یک شمیرانات مراجعه کنند

قتل به خاطر نگاه چپ!

بیمارستان بردند. در ادامه وکیل مدافع متهم در جایگاه حاضر شد و گفت: موکل من با مقتول درگیر شده است و خودش نیز منکر این ماجرا نیست اما او به دلیل دید کمی که داشت و از دست دادن عینکش نمی توانست درست تمرکز کند ضمن اینکه او قصد قتل نداشت و حتی بعد از این حادثه مقتول را برای نجات به سمت بیمارستان برد و از شانس بد در راه تصادف کرد. بنابراین نمی توان گفت او به عمد مرتکب قتل شده است. سپس دو تن از شاهدان پرونده برای ادای توضیحات به جایگاه فراخوانده شدند. آنها گفتند برخلاف اظهارات متهم در دست مقتول چاقویی ندیده اند. بعد از پایان جلسه محاکمه هیأت قضات متهم را به قصاص محکوم کردند.

گفت: آن روز من به سمت خانه یکی از اقوامم می رفتم که در تاریکی شب دیدم جوانی به من چپ نگاه می کند و ناسزا می گوید. اطرافم را دیدم و متوجه شدم کسی به جز من در آنجا نیست و مطمئن شدم او با من است. به سمتش رفتم و با وی درگیر شدم. در این درگیری عینکم افتاد و دیگر جایی را نمی دیدم که یکدفعه چندین نفر به سمتم حمله کردند. مقتول چاقو داشت. من هم چاقویی را جلویم گرفتم تا مرا نزنند. نفهمیدم ضربه چطور وارد شد، فقط می دانم وقتی داشتم سوار موتور می شدم عادل دوباره به سمتم آمد و من او را به عقب هل دادم. در این لحظه بود که متوجه شدم او خونی شده است. مقتول را سوار موتورم کردم و به سمت بیمارستان راه افتادم اما در راه تصادف کردم و او را با ماشین دیگری به

جوانی که متهم است فردی را به خاطر فحاشی و نگاه چپ به قتل رسانده، روز گذشته در برابر قضات ایستاد و از خود دفاع کرد. به گزارش رسیده در ابتدای جلسه نماینده دادستان در جایگاه حاضر شد و در توضیح کیفرخواست گفت: شامگاه ۲۸ اسفند ۸۷، مأموران پلیس بخش گلستان از توابع رباط کریم از فوت مشکوک جوانی به نام عادل در یکی از بیمارستان های این شهر باخبر و متوجه شدند این جوان بر اثر اصابت چاقو به ناحیه گردن به قتل رسیده است. ساعتی بعد، با اظهارات دوستان مقتول، مشخص شد فردی به نام مجتبی، عادل را کشته است. بعد از گذشت سه روز از وقوع قتل دقیقاً در اولین روز سال جاری، متهم به قتل دستگیر شد و به جرمش اعتراف کرد.

در ادامه متهم در جایگاه حاضر شد و